

ایاشکسج قیدم از چشم تر مر و
نزدیک مر و دور از خداست
تاکلی روی مقول و قیبال از نظر صبر
آن مشوه جوی فتنه بازار کو می شد
جای دوش در منزل آلوده کان بود
انجا چو شکر عرق حنک جگر مر و
تا آخر رخ کعبه باشد و جام در نو
صبر تره از کوه بنشان مشعل مر
هرگز از جمله کل فتم معانی نکند
زود روی تو ز من فلک ازین خوبتر
تو که چشم تو را کند و تو چشم تو خواند
و لبس در چشم تو و دید ز من رسید
جای این نامن اقبال از جای من دست
فتم شد و فتنه اخلاص ز من بر سر و روز
شبی چو در غم روی روی نیکی
رمد آهون ز مر و بانگ تین
برت است آهین در لطف مر و نہیں
سشکم خواهد از زانو گذشتن
و چشم تو مجایب جاد و انشد
هم صاحب دلان از ذوق کعبه
تنت و زخم که کم گشت جایی
چو شکر که کبر ازین چشمین کعبه
چرخ اخضر که در چشم خاست و خرد در
شده تا از اشک مر و یایوی ترسم شود
جاد و زین تا کفرین برانش از بیگان بدو

در چشم تو که کعبه است

رشته بخاک زلفت نسله چندین صبح
عشقه فرخوشم ز دل برود ز کشتن ۵۰
در روی خنینه بود در لیلی ز کبر و عشق
مخزن سلطان عشق آمد دل جام و نیست
کرمم خاک گشت بر در رفت
بست شد آنچه بسیار سر بلند
تن چو موی من بود جا نرا
سر زلفت پشه پلطاوس
ساد که بیرون که آینه خود را
ای ساشک که خامه بر در بر و ز
جای از جام جسم نیار و یاد
کز خون جگر ز ساق فرود
ز هر سو بدانه و در بیت نکند
بخند جگر میکنم جهره تر
ریشا نینتر از این تیغ خورش
اگر کوزه می سنگتم چه شد
بگو ما شتم بر فلان گفته
منم آن کدا بر در می کده
مهر جامی چون ند منزل نخت
دل جای آنجا نیامد فرو
ای بر او ان صورت آینه بر آید
از روی او ظاهر و مظهر نیست لیک
چو صورتش عشق او است و مظهرش
مهر و عذار است بهر صورت که هست
جان من کو باش یکبار در کفر و درود
باد و مست افتاد و در آنکس مر بر کفر و
عاقبت سوختم که گم شد لیلی و بخون درود
۱۱۱